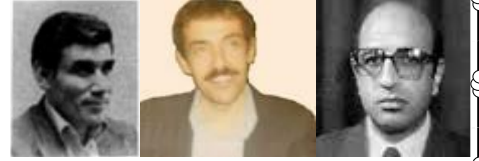


عجب صبری خدا دارد

عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم. همان یک خطی اول،
که اول ظلم را می دیدم از مسعودی وجدان،



جان را با بهر زیبایی ورستی، بر سرش، ویرانی کردم.

عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم.

که در بسایه صدای **اسیرکپ آزادی**، به پارسین خند بزنی کرم عیش و نوش می دیدم،



تستین نغری مستدرا خاموش آن دم، برب، پیان می کردم.

عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم. که می دیدم یکی **باجمدی نوین**، دیگری پوشیده از صد جامه سی رنگین



زین و آسان را وارگون، بر فرق این **زوج ظالم**، ستان می کردم.



عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم. زطاعت می پذیرفتم، زکوش از بهر این بیدار گریا تیز کرده،

پاره پاره دکت زاهد نمایان، سجده، صدوا می کردم.

عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم. برای خاطر تنهایی **مجنون کپ آزادی نشین بی سلمان**



خزاران میلی ناز آفرین را کوبه گو، آواره و دیوانه می کردم.

عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم. بگردش شع سوزان **دل آن مادان**،



سرپای وجود بی وفا مشوق را، پروانه می کردم

عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم. به عرش کبریایی، با همه صبر خدایی،

تا که می دیدم **سنگرز زوجه ای**، ناز بیک ناروا گردیده خواری می فروشتند



کردش این چرخ را وارونه، بی صبرانی کردم.

عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم.

که می دیدم مشوش عارف و عامی، ز برق قندهی این علم عالم سوزم دم کش،

به جز اندیشه شی عشق و وفا، معدوم حرکتمی،

در این دنیای، پرافتای می کردم.

□

عجب صبری خدا دارد!

چرا من جای او باشم.

بهین بسگر که او خود جای خود نوشته و، تاب تماشای تام زشتکاری های این **مسودا دارد**

وگر نه من به جای او چو بودم،

یک نفس کی عادلانه سازی،

بافرقه و فرزانی می کردم.

عجب صبری خدا دارد! عجب صبری خدا دارد!

اقتباس از شعرا استاد معینی کرمانشاهی